

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

### حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۳

جلسه ۲۸ - دوشنبه ۱۰/۰۹/۹۳

#### نقد و بررسی فرمایش شهید صدر علیه السلام

هرچند فی الجمله اصل فرمایش شهید صدر علیه السلام صحیح است و سخن یکی را نمی‌توان قرینه برای سخن دیگری قرار داد؛ زیرا ربطی به هم ندارند و هر یک مقاصدی را دنبال می‌کنند، إلا اینکه این فرمایش کلیت ندارد؛ زیرا متکلم می‌تواند بر غیر کلام خودش به عنوان قرینه اعتماد کند و لازم نیست که قرینه‌ی یک کلام، حتماً کلام خود متکلم باشد و می‌تواند بر قرائن دیگر اتکاء کند؛ مثلاً متکلم می‌تواند بر قرائن عرفیه و عقلیه اعتماد کند و کسی در این گونه قرائن خلافی نکرده است، کما اینکه خود شهید صدر علیه السلام نیز بارها به این مطلب اذعان کرده‌اند.

لذا هر چه را که متکلم می‌تواند در مقام تفهیم مراد خود بر آن اعتماد کند و آن را به منزله‌ی کلام خود بداند، می‌تواند مفسّر و قرینه بر مراد واقعی متکلم باشد. اکنون می‌گوییم اشکال شهید صدر علیه السلام نه بر کلام شیخ علیه السلام وارد است و نه بر فرمایش مرحوم امام خمینی علیه السلام؛ زیرا:

شیخ علیه السلام تصریح فرموده‌اند جریان استصحاب، مفید حکم است؛ یعنی افاده‌ی حکم تکلیفی مثل وجوب و حرمت یا حکم وضعی مثل طهارت و نجاست می‌کند و معلوم است که حکم را نمی‌توان با دلیل سنجید، و وقتی اساساً دلیلی در میان نبود، معنا ندارد بگوییم چون از متکلم واحد صادر نشده پس نمی‌تواند قرینه برای دیگری باشد و اصلاً زمینه‌ی این سخن وجود ندارد و بدین جهت اشکال شهید صدر علیه السلام از کلام شیخ علیه السلام بیگانه است.

و اما نسبت به کلام مرحوم امام خمینی، بنابر اینکه استصحاب را به مثل «الکون السابق للكاشف عن بقاءه فی اللاحق» تعریف کنیم به گونه‌ای که استصحاب، رنگ اماریت و دلالت پیدا کند، باز اشکال شهید صدر علیه السلام بر مثل فرمایش امام علیه السلام وارد نیست؛ زیرا:

با فرض اینکه کون سابق کاشف از بقاء لاحق، دلیل است و در عرض ادله‌ی اربعه قرار گرفته است، به این معناست که دلیلی است که متکلم به دلالت آن رضایت دارد و مفاد آن را معتبر می‌داند و در مقام سخن می‌تواند بر آن اتکا کند، نظیر دلیل عقلی. همان‌گونه که متکلم می‌تواند برای تفهیم مراد خود به درک عقل اعتماد کند همچنین می‌تواند به استصحاب اعتماد کند تا مراد جدی را بفهماند؛ زیرا فرض آنست که متکلم دلالت آن را قبول دارد، هرچند دلالت استصحاب به عنوان «الکون السابق للكاشف عن بقاء فی اللاحق» از خود متکلم صادر نشده باشد، ولیکن مورد رضایت متکلم و اعتماد اوست و لامحاله می‌تواند قرینه برای تفسیر مراد جدی متکلم باشد.

نتیجه آنکه کلام شهید صدر علیه السلام نه اشکالی بر شیخ علیه السلام است و نه بر مرحوم امام خمینی علیه السلام. اما اینکه واقعاً چگونه بین استصحاب و سایر عمومات نسبت‌سنجی می‌شود، ان‌شاءالله در بحث‌های آینده در تعارض و نسبت‌سنجی بین استصحاب و اماره و تعارض و نسبت‌سنجی بین استصحاب و اصول خواهد آمد و خواهیم گفت که خود استصحاب طرف معارضه قرار می‌گیرد نه دلیل آن و اماره مقدم بر استصحاب و خود استصحاب، مقدم بر سایر اصول است.

### امر پنجم: تقسیمات استصحاب

استصحاب از جهات مختلفی تقسیم شده است که مهم‌ترین تقسیمات آن به سه اعتبار است: ۱. به اعتبار مستصحب، ۲. به اعتبار منشأ یقین، ۳. به اعتبار منشأ شک.

#### ۱. به اعتبار مستصحب

مستصحب یا حکم شرعی است یا غیر حکم شرعی است. حکم شرعی نیز یا تکلیفی است یا وضعی. همچنین حکم یا کلی است یا جزئی.

نسبت به همه‌ی این امور، اقوال و تفاسیلی وجود دارد.

#### ۲. تقسیم به اعتبار منشأ یقین

متقین گاهی توسط عقل درک می‌شود و گاهی توسط نقل ثابت می‌شود و گاهی نیز توسط حسّ مباشر

درک می‌شود، مانند درک امور جزئیه.

### ۳. تقسیم به اعتبار منشأ شک

گاهی شک ناشی از احتمال عدم استعداد متیقن برای بقاء است؛ چون احتمال داده می‌شود عمر آن بالذات کوتاه باشد، و گاهی شک ناشی از آن است که آنچه استعداد بقاء داشته، احتمالاً دچار مانع شده است. اگر شک ناشی از احتمال انقضاء استعداد بقاء باشد شک در مقتضی خواهد بود و اگر منشأ شک، احتمال طرّو مانع باشد شک در رافع خواهد بود.

همه‌ی این اقسام، موجب تفصیلی در نظریات علما شده است، هرچند تقسیمات دیگری نیز وجود دارد ولی مهم‌ترین آنها از همین قرار بود. إن شاء الله پس از ذکر ادله‌ی استصحاب می‌توانیم به مثل این تفصیل رسیدگی نماییم. مثلاً آیا استصحاب فقط در شک در رافع جاری است؟ یا استصحاب در حکم مدرک به عقل جاری است یا خیر و ...

## ادله‌ی حجیت استصحاب

پس از بیان پنج امر مقدماتی می‌توانیم وارد بحث ادله‌ی حجیت استصحاب شویم.

این ادله را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. ادله‌ای که مدارش بر آن است که ثبوت یا یقین سابق، ملازم ظنّ به بقاء در زمان لاحق است، که برخی از این دلیل به حجیت استصحاب از باب افاده‌ی ظنّ تعبیر کرده‌اند و برخی ظاهراً ادعا کرده‌اند که روش استدلال عقلی است.

۲. دلیل اجماع.

۳. محور سوم در ادله‌ی حجیت استصحاب، سیره‌ی عقلاء می‌باشد.

۴. محور چهارم، روایات خاصه‌ای است که اقامه شده است.

### دلیل اول حجیت استصحاب: افاده‌ی ظنّ نوعی یا شخصی

صورت استدلال بدین شکل است:

ثبوت الشيء سابقاً ملازم لبقائه لاحقاً عادتاً و غالباً، فعند الشك یظنّ بالبقاء و هذا

الظنّ حجة.

اگر چیزی سابقاً ثابت و موجود باشد، علی‌القاعده و غالباً باقی خواهد ماند و اگر شک در

بقاء آن شود طبق آن قاعده ظنّ به بقاء آن داریم و این ظنّ حجت است.

آیا این استدلال درست است؟ مقصود از ظنّ به بقاء چیست؟ آیا ظنّ شخصی به بقاء مراد است یا ظنّ

نوعی به بقاء؟ و آیا علی فرض حدوث چنین ظنّی، حجت است یا خیر؟

اما آیا ثبوت چیزی در سابق، موجب ظنّ نوعی به بقاء می‌شود؟

صرف اینکه چیزی سابقاً ثابت باشد پس لاحقاً بقاء دارد، جای مناقشه است؛ زیرا نمی‌توان گفت هر

چیزی سابقاً بود لاحقاً نیز بقاء دارد ولو غالباً و عادتاً. آری، در برخی امور می‌دانیم ثبوت آن‌ها معمولاً همراه

بقاء است، اما اگر مثلاً عمر و استعداد آن شیء معلوم نباشد یا احتمال حدوث مانع بدهیم، نمی‌توان گفت:

ما ثبت یدوم.

اگر بگوییم که معمولاً چنین است و چون معمولاً باقی است پس در موارد مشکوک، ظنّ نوعی به بقاء

وجود دارد، می‌گوییم صرف ثبوت چیزی در سابق، موجب نمی‌شود گمان پیدا شود که شیء خاصی هنگام

شک باقی است؛ ممکن است در مواردی به دلیل خاص، حکم به بقاء شود.

به حسب ظنّ شخصی نیز چنین است و صرف اینکه چیزهایی معمولاً وقتی ثابت بوده‌اند همچنان باقی

هستند، باعث نمی‌شود گمان پیدا شود که فلان شیء نیز باقی است، مگر آنکه نسبت به خود شیء دلایل

فی‌الجمله‌ای بر بقائش داشته باشیم.

لهذا صغریاً نمی‌پذیریم هر چه سابق بود ظنّ به بقائش (نوعاً یا شخصاً) وجود دارد.

همچنین فرضاً اگر ظنّ شخصی یا نوعی به بقاء در مواردی وجود داشته باشد، به چه دلیل این ظنّ

حجت است؟ در حالی که ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾.

إن قلت: در باب انسداد، بر فرض تمامیت مقدمات آن، ظنّ حجت است. پس لااقل بنابر قول به انسداد،

این ظنّ حجت است.

قلت: اولاً: مقدمات انسداد ناتمام است. ثانیاً: اگر مقدمات انسداد تمام بود مطلق ظنّ حجت می‌شد نه

ظنّی که ناشی از ثبوت سابق شیء و شک در بقاء آن است و به تعبیر دیگر ظنّ استصحابی بما هو ظنّ ناشی

عن الاستصحاب، حجت نمی‌شود. لذا این ظنّ خصوصیتی نخواهد داشت و همه‌ی ظنون حجت می‌شود.

این دلیل هر چند مهم‌ترین دلیل قدما<sup>۱</sup> (لاسیما عامه) بوده است و لکن علیل بودنش واضح است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

---

۱. از جمله علامه حلی در تهذیب الوصول الی علم الأصول، ص ۲۹۳:

الأول: استصحاب الحال حجة، خلافا لأكثر المتكلمين، و الحنفية؛ لأنَّ وجود الشيء في الحال يقتضى ظن وجوده في الاستقبال، لقضاء العقل

بذلك في أكثر الوقائع، ...